

درس یکصد و نود و دوم:

تحقق قدرت و کیفیت آن در خداوند متعال (۴)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

لما توهم من الوجوه المذكورة في النظم  
الجبر - نعوذ بالله منه - أردنا أن نبين أن المقصود  
إبطال التفويض المستلزم للشرك الخفي و أن  
التحقيق ما هو مذهب أهل الحق المأثور من الأئمة  
الأخيار صلوات الله عليهم اجمعين من الأمر بين  
الأمريين كما أشرنا إليه بقولنا<sup>١</sup>

[از وجوه مذکوره در نظم چون توهم جبر شده  
نعوذ بالله منه از اين رو درصدد آن برآمديم که بيان  
کنيم مراد ابطال تفويضي است که مستلزم شرک  
خفي می باشد و حق همان مذهب اهل حق است که  
از ائمه طاهرين عليهم السلام رسیده يعنی نه جبر و نه  
تفويض بلکه امر بين امرين چنانچه با قول خود به  
آن اشاره کرده و گفته ايم:]

لكن كما الوجود منسوب لنا أي إلينا إذ قد علمت  
أن الكلي الطبيعي موجود و الماهية متحققة و إن  
كان بواسطة الوجود وساطة في العروض و أن  
الوحدة في عين الكثرة فالفعل فعل الله لأن نسبة  
ذلك الوجود إلى الفاعل بالوجوب و إلى القابل

١ . منظومه، ج ٣، ص ٦٢٦.

بِالإمكانِ و أَنَّ في مقامِ التوحيدِ يَسْقُطُ إضافاتُ  
الوجودِ إلى الماهيات.<sup>۱</sup>

«لكن همان‌طوری که وجود منسوب به ما است ما  
قبلاً متوجه شده بودیم که کلی طبیعی موجود است  
و ماهیت هم متحقق است گرچه این وجود، واسطه  
در عروض است» ولی بالأخره ماهیت موجود  
می‌شود. گفتیم که واسطه در عروض آن است که  
اتّصاف موصوف به آن وصف بالعرض است و در  
واقع بالحقیقه این اتّصاف برای ذات دیگری است  
مانند عروض حرکت سفینه برای جالس سفینه که  
سفینه واسطه در عروض حرکت است. «وحدت در  
عین کثرت است» یعنی در عین کثرت وحدت وجود  
دارد چون وحدت عبارت از همان وجود است و این  
کثرات مانع آن وحدت نمی‌شوند. «وقتی که ما این  
را دانستیم پس فعل، فعل خدا می‌شود» چون  
همان‌طوری که اصل وجود منسوب به فاعل است آن  
عوارض وجود هم منسوب به فاعل می‌شود «چون  
نسبت وجود ما به فاعل، وجوب است»؛ وجود ما

---

۱. همان.

بالنسبه به خداوند متعال واجب است چون او علت است پس این وجود ما هم واجب می شود «و انتساب وجود به ماهیات، بالإمكان است»؛ ممکن است این ماهیت وجود پیدا کند ممکن است وجود پیدا نکند اما فاعل می آید و این وجود را به ماهیت حمل می کند. «در مقام توحید، اضافات وجود به ماهیت ساقط می شود». وقتی که آن جنبه ربطی وجود با ماهیات را در نظر بگیریم، دیگر این اضافات، نیست فقط ارتباط وجود با مبدأ خودش باقی می ماند ماهیات کنار می روند. یعنی وقتی که ما در توحید و در بسیط الحقیقه نظر کنیم و این وجود را واحد بدانیم و متکی به مبدأ خودش بدانیم، بنابراین ماهیات در اینجا چه کاره هستند؟! آیا ماهیات هم محلی از اعراب دارند؟! ماهیات که امور عدمی هستند. فقط وجود تنها باقی می ماند و دیگر اضافات وجود به ماهیات همه از بین می رود؛ دیگر وجود این ماهیت، وجود این ماهیت، وجود این ماهیت، نیست فقط یک وجود بیشتر باقی نمی ماند.

همین طور وقتی که نظر به افعال کنیم انتساب این فعل به فاعل خودش بالإمكان است؛ می توانم انجام

بدهم، می‌توانم انجام ندهم، نسبت این فعل به من  
 ممکن است اما انتساب این فعل که خودش یک  
 نحوه از وجود است به آن فاعل حقیقی، بالوجوب  
 است چون سلسله علل خواسته است این فعل  
 به وجود آمده است اگر سلسله علل نمی‌خواست پس  
 این فعل هم به وجود نمی‌آمد پس از نقطه نظر اینکه  
 این فعل نسبت به من فاعلی دارد که من حصّه‌ای از  
 وجود هستم این واجب می‌شود و از آن نظر که این  
 فعل نسبت به من دارد که من ماهیتی هستم که وجود  
 روی آن آمده است این ممکن می‌شود.

فَكَذَا فِي الْفَعْلِ وَ هُوَ فِي عَيْنِ كَوْنِهِ فِعْلَ اللَّهِ  
 تَعَالَى فِعْلُنَا إِذْ عَلِمْتَ أَنَّ الْإِيجَادَ مُتَفَرِّعٌ عَلَى  
 الوجود<sup>۱</sup>.

[و همین‌طور در فعل و کار اینکه در عین فعل الله  
 بودن می‌گوییم فعل ما نیز می‌باشد و جهش آن است  
 که دانستی ایجاد متفرّع بر وجود است.]

بنابراین وقتی که این فعل انتساب به وجود  
 داشت و وجود هم واجب است پس این فعل واجب

<sup>۱</sup>. منظومه، ج ۳، ص ۶۲۶.

می شود پس همه **فِعْلُ الله** است. پس توحید افعالی در اینجا ظهور پیدا می کند.

در حالی که فعل الله هست فعل ما هم هست و بین ما و الله بینونیتی نیست تا اینکه این فعل به دو فرد تقسیم شود؛ یکی به او و یکی به ما، بلکه همان طوری که اصل وجود واحد است فعل هم واحد است ولی ظهورات تفاوت پیدا می کنند. اگر یک نور خورشید در آینه بیفتد و این آینه منعکس بشود، شما هم می توانید بگویید: این نور، نور خورشید است و هم می توانید بگویید: نور آینه است چون بالأخره این نور از آینه به دیوار افتاده است، آیا این آینه نور را از خودش آورد؟! نه! او از خورشید گرفته است. ریشه و منشئش خورشید است ولی شما می توانید این نور را به دو ذات منتسب کنید؛ هم این نور را به آینه منتسب کنید چون از آینه به دیوار افتاده است و هم می توانید بگویید که این نور خورشید است و آینه فقط یک مظهر است. این حرف را هم می توانید بزنید. پس در اینجا دو نور نشده یا یک نور به دو مظهر تقسیم نشده است که یک نور در یک پرونده ای برود و یکی در پرونده دیگر برود چون یک،

هیچ وقت دو نخواهد شد. اگر شما می گوید که یک نور است پس یک منشأ هم بیشتر نباید داشته باشد. معلول نمی تواند مُنشأ از دو مَنشأ باشد و دو معلول نمی توانند از یک مَنشأ مُنشأ شده باشند هر دو عقلاً محال است.

اینجا همان جایی است که همه اشتباه می کنند و خلاصه قائل به جبر و تفویض و امثال ذلک می شوند. مطلب همه در اینجا همین است وقتی که حتی این پشه را شما می بینید که دارد حرکت می کند آیا این حرکت پشه قدرت است یا قدرت نیست؟! یعنی این عمل از روی قدرت دارد انجام می شود یا نه؟! آیا این حرکت پشه فعل است یا فعل نیست؟! در این شکی نیست که فعل است و این فعل ناشی از قدرت است، در اینها هیچ شکی نیست حالا صحبت در این است که آیا قدرت این پشه برای خودش است سوای قدرت خدا؟! یعنی قدرت خدا آمده در اینجا محدود شده است؟! قدرت ما الآن محدود است؛ قدرت من در همین حیطة وجودی من محدود است و نمی توانم به قدرت شما تسرّی کنم، من بخواهم یا

نخواهم شما برای خودتان قدرت دارید، من هزار دفعه هم تسبیح بیندازم که شما زورتان به من نمی‌رسد، شما زورتان به من می‌رسد، شما زورتان به من نمی‌رسد، این فقط تسبیحی است که من دارم می‌اندازم اما شما در واقع از من قوی‌تر هستید و زورتان هم به من می‌رسد. من در قدرت خودم محدود هستم این حدّ من فقط همین نیم متری را گرفته است که من در اینجا نشسته‌ام. شما هم در قدرت خودتان محدود هستید یعنی قدرت شما آمده، آمده حد خورده تا قدرت دیگری و دیگر در قدرت دیگری نرفته است و سرایت نکرده است.

همین‌طور هر کسی از نقطه‌نظر علمش محدود است، علمش می‌آید، می‌آید تا به آن حدّ وجودی خودش می‌رسد، قدرتش محدود است و امثال‌ذلک. درست شد؟! این محدود است. اگر ما راجع به خدا هم همین را قائل بشویم که قدرت خداوند محدود است تا این...، حتی آنهایی که قائل‌اند خداوند مسلّط است اینها چیز دیگری می‌گویند؛ می‌گویند: قدرت خدا محدود ولی زورش بیشتر است. یعنی چه؟! یعنی مثل این می‌ماند که فرض کنید یک بچه

ده‌ساله، پنج‌ساله‌ای باشد که برای خودش یک قدرتی دارد، یک علمی دارد، من نمی‌توانم در قدرت او سرایت کنم قدرت من نمی‌تواند قدرت او را بگیرد ولی اگر کار خلافی کرد دوتا در سرش می‌زنم روی زمین می‌خوابد یعنی قدرت من بر قدرت او غلبه می‌کند نه‌اینکه در قدرت او رسوخ و نفوذ پیدا می‌کند، هیچ‌وقت نفوذ پیدا نمی‌کند، آن قدرت برای خودش است. اینها این را می‌گویند، یعنی وقتی که بخواهیم برای اینها بگوییم که قدرت خدا محدود نیست پس چطور است؟! آنها می‌گویند: نه، محدودیت قدرت خدا از این باب است، قدرت خدا محدود است. می‌گوییم: پس چطور ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا﴾<sup>۱</sup> می‌گویند: بله، چون زورش بیشتر است و گردنش کلفت‌تر است! آن خدایی که این آسمان و زمین را خلق کرده است به همه اینها قدرت داده است و این قدرت‌ها هم برای خودشان است بعد اگر کار خلافی بکنند خدا گردن‌شان را می‌گیرد. مثل پادشاه، مثل شخصی که

---

<sup>۱</sup>. سوره هود (۱۱) آیه ۵۶.

دارای یک نیروی غالبه‌ای است که این کار انجام می‌دهد.

## کفر و شرک محض بودن تمثیل قدرت

### خداوند متعال به قدرت مخلوقین

این کفر محض است این شرک محض است این قدرتی که الآن این دارد چگونه ممکن است که مستقل باشد؟! چگونه ممکن است که این قدرت متکی به خود باشد؟! چگونه ممکن است این قدرت متکی به ذات لایزال نباشد؟! چون قدرت عبارت از تحقق یک جهت وجودی در انسان است؛ انسان قدرت ندارد، قدرت پیدا می‌کند؛ انسان علم ندارد، علم پیدا می‌کند؛ انسان یک جهت وجودی در خودش می‌بیند. اگر شما یک کیلو یا سه کیلو هویج بخورید می‌فهمید که شکمتان جلو آمد، آیا غیر از این است؟! شما یک جهت وجودی را در شکم خودتان یا بقیه احساس می‌کنید. آن وقت چگونه ممکن است این قدرتی که شما در وجودتان احساس می‌کنید و می‌توانید با این قدرت شکم جلو بیاورید، آن وقت این قدرت جهت وجودی نباشد؟! آیا صرفاً تخیل است؟!

اینکه به‌هیچ وجه من‌الوجه نمی‌توانست دستش  
را تکان دهد و مگس می‌آمد روی سرش می‌نشست  
و او نمی‌توانست رد کند، پس این قدرتی که می‌تواند  
سیصد کیلو را یک دفعه بردارد این چطور شد؟! این  
قدرت یک امر وجودی است. آیا این امر وجودی  
مستند به منشأ وجود نیست؟! آن همان واحد است.  
بنابراین قدرت این پشه که دارد پر می‌زند آیا این  
قدرت برای این است؟! آیا برای این خصوصیت  
است؟! نه، این قدرت برای این است که این به  
اضافه قدرتش، ظهور او است.

این می‌شود توحید که ما نمی‌گوییم: این قدرت  
برای او است و برای این نیست اگر بگوییم: برای او  
است و برای این نیست، خب این هم جزئی از این  
است معلول این است، چرا قدرت را از این نفی  
می‌کنید؟! اگر بگوییم: برای این است و برای او  
نیست خب این هم کفر است به‌خاطر اینکه شما  
قدرت را مستقل گرفته‌اید و به او ربطی ندادید. پس

---

<sup>۱</sup> . بوستان سعدی، باب هشتم در شکر بر عافیت.

چطور باید بگوییم؟! اینکه این قدرت - حالا فرق نمی‌کند قدرت، علم، جمال و هرچه می‌خواهد باشد - یک امر وجودی است که به انضمام اصلِ خودِ این ذات - این قدرت یک امر وجودی است که برای این ذات است در محدودهٔ این ذات است - مظهر قدرت و ذات او است. پس تمام قدرت‌ها در عالم، مظهر قدرت او است. تمام ذوات در عالم مظهر ذات او است، تمام جمال در عالم مظهر جمال او است، تمام علم در عالم مظهر علم او است و این می‌شود مظهر و مظهر هم هیچ چیزی نیست مگر صفر، اصلاً حتی نیم هم نیست، یک هم نیست، مظهر صفر است پس هرچه هست - هم ذات و هم قدرت - نازلۀ قدرت او است.

من تعجب می‌کنم [مطلب] به این راحتی که اصلاً هیچ شکی در آن نیست چگونه بیاییم به خودمان نسبت بدهیم! این قدر این حرف مسخره می‌آید، این قدر این حرف استهزاء می‌آید، جداً می‌گویم اینهایی که در مقام رد و انکار برمی‌آیند به اندازهٔ یک دیوانه هم عقل ندارند. چطور ممکن است یک چیزی را به خودمان نسبت بدهیم؟! مگر

می‌شود؟! چطور ممکن است به خودمان نسبت  
بدهیم؟! چطور ممکن است خوبی‌ها را به خودمان  
نسبت بدهیم؟! خلاصه چطور ممکن است این  
مسائل را به خودمان نسبت بدهیم؟! چطور ممکن  
است خودمان را ذی‌اثر بدانیم؟!

سابق گفتم که بعضی‌ها - بحش قبلاً بیان شد<sup>۱</sup> -  
مثل صدرالمتألهین و بعضی از صوفیه که می‌گویند:  
تمام عالم همه سراب است،<sup>۲</sup> بعضی از حکما به آنها  
اشکال کردند و آن صحبتی که کردیم که آنها دیوانه  
نیستند که فرض کنید به جای شکر قره‌قروت در  
چای‌شان بریزند. آقای مطهری هم اشکال کرده  
بودند که اینها اصلاً تمام ماهیات را سراب می‌دانند و  
اصلاً برای هیچ ماهیتی تعین قائل نیستند و هیچ اثر  
قائل نیستند.<sup>۳</sup> من گفتم: هیچ دیوانه‌ای این کار را  
انجام نمی‌دهد چون آن صوفی و آن عارفی که این  
حرف را می‌زند آیا وقتی که بخواهد چایی را شیرین

---

<sup>۱</sup> . جهت اطلاع بیشتر به درس ۱۱۵ رجوع شود. (سوال در انتها شماره  
درس اصلاح شود)

<sup>۲</sup> . الحکمة المتعالیة، ج ۹، ص ۳۲۹.

<sup>۳</sup> . شرح مبسوط منظومه، ج ۱، ص ۲۲۳ و ۲۲۴.

کند قره قروت داخلش می ریزد؟! او می فهمید این اثر برای این است و آن اثر برای آن است. اگر یک وقت صفرایش زیاد بشود نمی رود چیزی بخورد که باعث زیاد شدن صفرا بشود بلکه بلند می شود می رود چیزی بخورد که موجب کم شدن بشود مثل سکنجبین یا سرکه که صفرایش را ازبین ببرد. او همه اثرات را می داند منتها آن کسی که دارد این حرف را می زند این قدر در تألّه متوغل شده است که دیگر جایی برای «بود» باقی نمی ماند بلکه تمام «نمود» می شود. جایی برایش باقی نمی ماند. بیخود به این بندگان خدا می گویند که اینها قاطی کرده اند و اصلاً تعینّی قائل نیستند و فقط یک تعینّ قائل هستند و امثال ذلک.

### تعریف توحید افعالی

این توحید، توحید افعالی می شود؛ توحید افعالی - که مرحوم آقا رضوان الله تعالی علیه در معاد شناسی هم آورده اند<sup>۱</sup> - این است که یک فعل در کل عالم وجود منتسب به فاعل است گرچه فاعل ها

---

<sup>۱</sup> . جهت اطلاع بیشتر به معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۰۴ - ۲۱۳ رجوع شود.

نموداً متعدد هستند ولی از نظر «بود»، فعل، فعل واحد است و فاعل هم واحد می‌شود، این فاعل واحد می‌شود. ما در عالم کثرت چون نظر به کثرت داریم و دید ما دید کثرت است افعال را متعدد می‌بینیم یعنی اگر هر کدام از ما یک لیوان آب بردارد بخورد، مثلاً ده یا پانزده نفر هستیم، می‌گوییم: پانزده مرتبه این لیوان آب برداشته شد و خورده شد، پانزده مظهر در اینجا هست و هر کدام از آنها آب می‌خورند، این کار را انجام می‌دهند یا فرض کنید حرکت می‌کنند، راه می‌روند ولی از نظر انتساب به فاعل این فرق می‌کند. همان‌طوری که ما این عملی که داریم انجام می‌دهیم به برهان باید این عمل از نقطه نظر صورت ذهنی و صورت مثالی خودش یک بدن مثالی این عمل را در عالم مثال انجام داده باشد و همین‌طور این عمل باید انجام داده شده باشد در بالاتر از مثال، همین‌طور افعالی که در همه عوالم است همه آنها انتساب به مبدأ خودش را پیدا می‌کند و یک فاعل [است]. به همین دلیل است که شما وقتی که در این دنیا از نظر ظاهر یک عمل را انجام

می‌دهید آنهایی که در آن دنیا هستند مطلع می‌شوند.  
 آنها که از دنیا خبر ندارند پس چرا مطلع می‌شوند؟!  
 چون آنها می‌بینند که بدن مثالی شما این کار را انجام  
 داده است، چون خودشان هم در عالم مثال هستند  
 می‌فهمند که ای دادبیداد چرا این کار را انجام داد؟!  
 همین‌طور بالاتر، حتی اگر کسی اشراف به مثال هم  
 نداشته باشد یعنی بالاتر از مثال رفته باشد هم باز  
 می‌فهمد چون بالاتر از مثال ما هم دارد این عمل را  
 انجام می‌دهد که سرّ ما است! بنابراین ﴿لَا يَعْزُبُ  
 عَنْهُ مِثْ قَالَ ذَرَّةٌ﴾<sup>۱</sup>! مثقال ذره یعنی اینجا؛  
 یعنی در تمام مراحل وجود این عمل الآن دارد انجام  
 می‌گیرد؛ شما دارید در عالم ظاهر انجام می‌دهید ولی  
 در تمام آنها دارد انجام می‌گیرد.

حالا آیا این عمل که شما دارید در ظاهر انجام  
 می‌دهید مقدمه می‌شود برای اینکه آنها آن کارها را  
 بکنند یا نه قضیه عکس است و آنها این کارها را  
 می‌کنند که شما بتوانید انجام دهید؟! منظور من از

---

<sup>۱</sup> . سوره سبا (۳۴) آیه ۳. معادشناسی، ج ۶، ص ۱۱۵:

« از خداوند پنهان نمی‌شود، به اندازه سنگینی یک ذره در آسمانها و نه در زمین. »

شما یعنی نفس شما، نفسی که تعلق به جسم گرفته است. همیشه از ناحیه علت پایین می آید، نه از ناحیه معلول.

عقل اوّل راند بر عقل دوم \*\*\* ماهی از سر گنده گردد نی ز دُم<sup>۱</sup>

از بالا می آید. بعضی ها هم «گنده» گردد نوشته اند که غلط است و معنی ندارد، «گنده» گردد یعنی از بین می رود، خراب می شود، ماهی از سر خراب می شود یعنی کار از بالا عیب پیدا می کند تا پایین می آید. البته «گنده» گردد هم می توانیم بگوییم یعنی آن جنبه اشتداد وجودی از ناحیه سر به پایین هست، سر برای بقیه اعضاء مقدمه می شود تا به پایین برسد که دُمش می ماند! بله، این هم تا اینجا. اینجا اگر هرچه حرف بزنیم باز هم جا دارد منتها دیگر می مانیم.

تلمیذ: اینکه فرمودید این از بالاست یعنی آن اعمالی که انسان انجام می دهد - یا قبیح یا حسن - برای سرّ انسان [است] یا خود انسان انتخاب کرد و

---

<sup>۱</sup> . مثنوی معنوی، دفتر سوم، بخش ۱۴۴ - نوید شدن انبیا از قبول و پذیرای منکران قوله حتی إذا استیاس الرسل:

نفس اوّل راند بر نفس دوم \*\*\* ماهی از سر گنده گردد نی ز دُم

بحث روی اختیار [است]؟!!

استاد: سِرّ انسان دیگر؛ آن سِرّ انسان می آید و این عمل را اختیار می کند.

تلمیذ: پس در این صورت خود حقیقت انسان خراب [است] که مثلاً فعل بد انجام می دهد.

استاد: بله، آن حقیقت انسان هم در این قضیه دخیل است ولی صحبت در این است که مسئله اختیار از مسئله سِرّ بالاتر است یعنی ممکن است شخصی خراب هم باشد ولی در مقام اختیار بتواند اختیار امر حَسَن کند. عکس آن هم می شود مثل این آدم های خوبی که گناه می کنند یا آدم های بدی که کار خوب می کنند. بله، این هست دیگر.

تلمیذ: پس همه از منشأ سر نیست؟!!

استاد: نه! می گویم: اختیار یک مسئله مافوق اینها است و بر همه اینها غلبه دارد. اصلاً یک بحث خیلی مهمی در اینجا هست که خیلی دقیق است و آن این است که خلاصه **بِیْدِهِ الْأَمْرُ كُلُّهُ** و اینکه ما بگوییم: بر شخصی مُهر شده که این باید برای همیشه بد باشد یا برای همیشه خوب باشد، چنین چیزی نیست. خلاصه می گوید:

هله نومید نباشی که تو را یار براند \*\*\* گرت امروز براند نه که فردات بخواند؟  
در اگر بر تو ببندد مرو و صبر کن آن جا \*\*\* ز پس صبر، تو را او به سر صدر  
نشانده<sup>۱</sup>

سیدالشهدا علیه السلام هم دارند در ذیل دعای

عرفه است:

إِلَهِي إِنَّ اخْتِلَافَ تَدْبِيرِكَ وَ سُرْعَةَ طَوَائِ  
مَقَادِيرِكَ مَنَعَا عِبَادَكَ الْعَارِفِينَ بِكَ عَنِ السُّكُونِ إِلَى  
عَطَاءٍ وَ الْيَأْسِ مِنْكَ فِي بَلَاءٍ.<sup>۲</sup>

مضمونش این است که اختلاف تدبیر و مقادیر

تو که همین طور دارد می گردد، این عباد عارف تو را

منع کرده است که وقتی در راحتی و یک نعمتی

[هستند] فریفته بشوند یا اینکه بلایی که برای آنها

می آید مأیوس بشوند. یعنی به هیچ وجه من الوجوه

آن مقام عزت او یک ذره و سر سوزنی امید - امید

بیخود - برای کسی باقی نمی گذارد و یک ذره و سر

سوزن یأس برای کسی باقی نمی گذارد؛ اینکه شما

خیال کنید که دیگر کارتان راحت شده و خب

الحمد لله، یک دفعه شب آن طور چپه می کند که اصلاً

می روی آنجایی که عرب نی بیندازد و از آن طرف

می گویند: این آدم دیگر درست شدنی نیست، دیگر

---

۱. دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۵.

۲. إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۳۹.

کارش تمام است! یک دفعه ورق را برمی گرداند از همه جلو می زند! این طوری است یعنی هیچ حسابی ندارد، اصلاً کارش به آدمیزاد نمی رود! هیچ کارش حساب و کتاب ندارد! فقط خودش می داند چه کار می کند! این است که همه پیغمبران و بزرگان و اولیاء می گویند که ما هیچ کاره ایم! جدی می گویند ما هیچ کاره ایم یعنی نمی خواهند شکست نفسی کنند. می گویند: هیچ کاره ایم. چه کار کنیم که کار دست ما نیست. چه کار کنیم، دروغ نمی گویند، شوخی هم نمی کنند، مجاز هم نمی گویند، می گویند که کار دست ما نیست یعنی مای به عنوان واسطه نه، حالا خودش **شَقُّ الْقَمَرِ** هم می کند، همه چیز را درست می کند ولی راست می گوید [که دست ما نیست چون] می داند که کارهای نیست، این را می داند؛ می داند اگر کاری انجام می دهد از او نیست، این به جانش رفته است در روحش رفته است و دیگر از بین رفتنی نیست، دیگر این مسئله از سرش خارج نمی شود، سِرِّ و وجودش متحول به این قضیه شده است و این را می فهمد. ما می گوئیم که همه کارها دست او است ولی درون ما نرفته است تا چنین حالی

بشویم. التفات فرمودید؟! رَزَقْنَا الله!

... أَنَّ الْإِيجَادَ مَتَفَرِّعٌ عَلَى الْوُجُودِ. وَ خِلَاصَةُ  
الْأَمْرِ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ أَنَّ الْإِيجَادَ يَدُورُ مَعَ الْوُجُودِ  
حَيْثُمَا دَارَ وَ مَعْرِفَةُ نِسْبَةِ الْإِيجَادِ يَتَوَقَّفُ عَلَى  
مَعْرِفَةِ نِسْبَةِ الْوُجُودِ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ الْوُجُودَ  
الْإِمْكَانِي لَهُ نِسْبَةٌ إِلَى الْفَاعِلِ وَ لَهُ نِسْبَةٌ إِلَى الْقَابِلِ  
فَكَذَا الْإِيجَادُ وَ هَاتَانِ النِّسْبَتَانِ فِي الْوُجُودِ مُتَحَقِّقَتَانِ  
مَا دَامَ ذَاتُ مَوْضُوعِهِ مُتَحَقِّقَةً فَكَذَا فِي الْإِيجَادِ.<sup>۱</sup>

«ایجاد متفرّع بر وجود است و خلاصه بین امرین  
این است که ایجاد با وجود دور می زند [هر جا که  
باشد]. معرفت نسبت به ایجاد متوقف بر معرفت  
نسبت وجود است و ما متوجه شدیم که وجود  
امکانی نسبتی به فاعل دارد که خداوند متعال است و  
یک نسبتی به قابل دارد که همین ماهیات است.  
ایجاد هم همین طور است. این دو نسبت در وجود  
متحقق هستند مادامی که ذات موضوع وجود متحقق  
باشد.

یعنی آن ذات باشد؛ تا مادامی که ما باشیم این  
وجود ذات ما یک نسبت به فاعل دارد و نسبتی هم  
به ماهیت ما دارد. ما گفتیم که امکان ذاتی هیچ وقت

---

۱. منظومه، ج ۳، ص ۶۲۶ و ۶۲۷.

منسلخ از اشیاء نمی شود.

سیه رویی ز ممکن در دو عالم \*\*\* جدا هرگز نشد والله اعلم<sup>۱</sup>

**تعریف مرحوم علامه طهرانی رضوان الله**

**تعالی علیه از اشعار شیخ محمود شبستری**

شیخ محمود شبستری هم خیلی اشعار عالی دارد  
اصلاً اشعار مغزدار یعنی جاندار؛ مرحوم آقا  
می فرمودند اشعارش جاندار است. یعنی از خدا  
گرفته تا ... تمام عالم امکان همه سیه رو هستند،  
سیه رو یعنی در ظلمت امکان هستند و نور ندارند.  
ظلمت که نور ندارد اصلاً نور و ظلمت باهم جمع  
نمی شوند نور فقط برای یک مبدأ انوار است. از  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفته تا ذراتی که  
در عالم و در هوا می چرخند و شما می بینید همه  
امکان هستند. خلاصه بدون ترس، بدون چیزی  
می گوئیم که پیغمبر، امیرالمؤمنین، امام حسن، امام  
حسین، حضرت سجاد، ائمه علیهم السّلام، اولیاء و  
بزرگان، همه اینها امکان هستند. ما می گوئیم: آقا این  
حرف را نزن، خجالت بکش، رسول الله هم  
همین طور است؟! مگر کافر شده ای، فلان شدی، چه

---

<sup>۱</sup>. گلشن راز، بخش ۷ - جواب.

شدی؟! بله، وجود برای یکی است، فقط برای خدا است. اصلاً پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد خودش را به این بدبختی انداخت تا اینها را بفهماند، تا اینها را به ما بگوید. امیرالمؤمنین، امام حسن، امام حسین علیهم السّلام، خودشان را به این بیچارگی‌ها انداختند تا اینکه در کُلّه ما بیندازند که هیچ هستند اما ما می‌گوییم: نه، شما هستید، شکسته‌نفسی می‌فرمایید، شما شکسته‌نفسی می‌فرمایید! قضیه این‌طور نیست. خلاصه حرفشان را می‌گویند و می‌روند.

و قَدْ بَسَطْتُ الْقَوْلَ فِيهِ فِي شَرْحِ الْأَسْمَاءِ وَ ذَكَرْتُ فِيهِ أَنَّ مَنْ يَرَى شَرًّا وَ يَنْفِي عَنْ ذَاتِهِ فَعَلَ الشَّرَّ مَعَ أَنَّ الْمَاهِيَةَ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ جُنَّةً وَ وَقَايَةً لِلْحَقِّ تَعَالَى عَنْ إِسْنَادِ الشَّرُّورِ.<sup>۱</sup>

ما در شرح اسماء الحسنی این مطلب را شرح کردیم و در آنجا ذکر کردیم کسی که شرّی را می‌بیند و فعل شرّ را از ذاتش نفی می‌کند و می‌گوید: بدی از ما نیست، باینکه ماهیت باید جُنّه و وقایه برای حق باشد، شرور به ما نسبت داده می‌شود نه به خدا.

<sup>۱</sup>. منظومه، ج ۳، ص ۶۲۷.

آن وقت شخص می گوید: خیر برای ما است شر  
برای ما نیست! تو که داری شرّ را از خودت نفی  
می کنی، وجودِ ذات را هم از خودت نفی کن.

مگر این فعل از وجودت تراوش پیدا نمی کند؟!  
چطور شد نوبت بدی ها که می شود می گوید: ما  
نیستیم اما نوبت خوبی ها که می شود، می گوید:  
هستیم.

به درویشی می گفتند: بیا کار کن، می گفت:  
[حوصله] ندارم. یک دفعه وقت غذا شد گفت: یا  
علی مولا هو! و آمد سر سفره نشست! چطور شد  
موقع کار کردن که می شود عقب می کشد اما موقع  
پلو خوردن که می شود جلو می آید؟! حالا موقع  
خوبی که می شود می گوئیم که ما هستیم اما موقع  
بدی که می شود می گوئیم که ما نیستیم شرور برای  
او است اگر او نخواهد نمی شود. خب برای خوبی  
هم همین را بگو، اقلاً انصاف داشته باش؛ اگر  
می گویی که بدی از من نیست، بگو خوبی هم از من  
نیست، لامرّوت انصاف داشته باش! نه اینکه بگویی  
خوبی را من انجام می دهم بدی را او می خواهد.

**فَلْيَنْفِ وَجُودَ ذَاتِهِ وَ لِيُفْنِ مَاهِيَةَ وَ وَجُوداً وَ إِلَّا**

فَكَمَا أَنَّ الْوُجُودَ لَهُ كَذَلِكَ الْإِيجَادَ لَهُ لَمَا عَرَفْتَ مِنْ  
دورانِ النَّسَبَتَيْنِ.<sup>۱</sup>

پس باید وجود ذاتش را نفی کند و باید ماهیت و  
وجودش را فانی کند والاّ همان طوری که وجود برای  
او است.

ایجاد هم برای او است هردو برای او است. برای  
اینکه شناختی دوران دو نسبت بین ایجاد و وجود را.  
خب به ابتدای مطلب رسیدیم گرچه من قصد داشتم  
تا سه چهار درس دیگر بخوانیم.

اللهم صل على محمد و آل محمد

---

<sup>۱</sup> . مصدر از الاسماء الحسنی (مصدر در حال بررسی)